

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال دوازدهم - سال تحصیلی ۹۴-۹۵

جلسه ۱۷ - شنبه ۹۴/۸/۱۶

در پاسخ به شبهه‌ی عبائیه بیان شد که استصحاب کلی قسم ثانی به معنای نجس بودن عبا به نحو کلی است بدون اینکه نگاه به فرد داشته باشیم. در حالی که دستی که به عبا خورده است به فرد خورده است و نمی‌توانیم احراز کنیم دست به فرد نجس برخورد کرده است؛ زیرا استصحاب کلی، اثبات وجود فرد نمی‌کند. علاوه، بر فرض صادق باشد دست به کلی نجاست برخورد کرده است، می‌گوییم کلی منجّس نیست؛ زیرا ادله‌ی منجسیت، مربوط به افراد نجس است نه کلی نجس.

کلی نجاست احکامی دارد؛ مثلاً نمی‌توان در عبایی که به نحو کلی نجاست دارد نماز خواند یا کسی که حدث به نحو کلی دارد نمی‌تواند نماز بخواند، اما اگر کسی دستش را به این عبا بزند که مشتمل بر کلی حدث است، دلیلی وجود ندارد که نجس شده است و سرایت نجاست مربوط به افراد است و استصحاب کلی اثبات نمی‌کند این فرد یا آن فرد یا هر دو، نجس است.

## بررسی شبهه‌ی عبائیه در رابطه با استصحاب فرد مردّد

هرچند شبهه‌ی عبائیه را نسبت به استصحاب کلی قسم دوم دفع کردیم، ولی بنابر مبنای استصحاب فرد مردّد، این اشکال عود می‌کند به این صورت که:

در مباحث گذشته بیان شد استصحاب فرد مردّد به معنای خاص، به معنای معین فی علم الله و مردّد عندنا، نه مردّد واقعی (یعنی چیزی که به حمل شایع مردّد باشد، که وجود ندارد؛ چون لا ماهیه له و لا هویه) جاریست و در نتیجه شبهه‌ی عبائیه در اینجا نیز جاری می‌شود؛ زیرا علی الفرض فردی از نجس در بالا یا پایین عبا محقق شده است، اکنون بعد از اینکه یک طرف را غسل دهیم، شک می‌کنیم که فرد واقعی نجس که معین عند الله و مردّد عندنا است، با غسل زائل شد یا خیر، پس می‌توانیم آن را استصحاب کنیم؛ زیرا یقین سابق داریم که فردی به نحو جزئی محقق شده است ولو تفصیلاً آن را ندانیم، ولی اجمالاً می‌دانیم فردی محقق شده است، شک می‌کنیم که همان فرد محقق به نحو یقین، آیا با شستن پایین عبا زائل شد یا خیر،

استصحاب جاری است و «لا تنقض اليقين ابداً بالشك» شامل چنین چیزی می‌شود.

بنابراین دستی که ابتدا به بالای عبا برخورد کرده و بعد هم به پایین عبا برخورد کرده است، قطعاً به فرد نجس مستصحب برخورد کرده است، پس واجب الغسل است؛ یعنی قطعاً محکوم به نجاست است. نظیر تمام مواردی که دست انسان با مستصحب النجاسه‌ای برخورد کند؛ چون مستصحب النجاسة هم احکام نجاست را دارد و ملاقی با آن محکوم به نجاست است.

امام اعلی الله مقامه خواسته‌اند در اینجا هم از طریق اصل مثبت اشکال مذکور را دفع کنند و فرموده‌اند<sup>۱</sup> که استصحاب فرد واقعی، معنایش این است که فرد واقعی هنوز هست، اما اینکه فرد واقعی بالا است یا پایین است و کجا بوده است، با این استصحاب اثبات نمی‌شود. بنابراین نمی‌توانیم بگوییم دستی که با عبا ملاقات می‌کند با نجاست ملاقات کرده؛ زیرا استصحاب اثبات نمی‌کند که این فرد، همان فرد نجس است. از آنچه بیان شد معلوم می‌شود پاسخ امام علیه السلام ناتمام است و لعل مرحوم امام علیه السلام نیز در آخر کلامشان به این نکته توجه فرمودند<sup>۲</sup> که ما با استصحاب نمی‌خواهیم اثبات کنیم که این فرد یا آن فرد نجس است، ما با

---

۱. الاستصحاب (امام خمینی علیه السلام)، ص ۸۷:

#### الجواب عن الشبهة العبايية

ثم إنه لا إشكال في أنه لا يترتب على استصحاب الكلّي أثر الفرد ولا أثر غيره من لوازمه وملزوماته؛ ضرورة أن بقاء الكلّي مستلزم عقلاً لوجود الفرد الطويل، وهذا هو الجواب عن الشبهة العبايية المعروفة؛ فإنه مع تطهير أحد طرفي الثوب لا يجرى استصحاب الفرد المردّد، ولكن جريان استصحاب النجاسة وإن كان ممّا لا مانع منه؛ لأن وجود النجاسة في الثوب كان متيقناً، ومع تطهير أحد طرفيه يشكّ في بقائه فيه، إلا أنه لا يترتب على ملاقات الثوب أثر ملاقاته النجس؛ فإن استصحاب بقاء الكلّي أو الشخص الواقعي، لا يثبت كون ملاقات الأطراف ملاقات النجس إلا بالأصل المُنبت، لأن ملاقات الأطراف ملاقاته للنجس عقلاً.

و ليس لأحد أن يقول: إنه بعد استصحاب نجاسة الثوب تكون الملاقاته معها وجدانيّة؛ لأن ما هو وجدانيّ هو الملاقاته مع الثوب لا مع النجس، واستصحاب بقاء النجاسة بالنحو الكلّي وكذا استصحاب النجس الذي كان في الثوب؛ أي الشخص الواقعي لا يثبت أن الملاقاته مع الثوب بجميع أطرافه ملاقاته للنجاسة إلا بالاستلزام العقليّ، و فرق واضح بين استصحاب نجاسة طرف معيّن من الثوب، وبين استصحاب نجاسة فيه بنحو غير معيّن؛ فإن ملاقات الطرف المعيّن المستصحب النجاسة ملاقاته للنجس المستصحب وجداناً، فإذا حكم الشارع بأن هذا المعيّن نجس ينسلك في كبرى شرعيّة هي: «أن ملاقي النجس نجس» و أمّا كون ملاقاته جميع الأطراف ملاقاته للنجس الكلّي أو الواقعي فيكون بالاستلزام العقليّ.

أ لا ترى أنه لو وجب عليه إكرام عالم، و كان في البيت شخصان يعلم كون أحدهما عالماً، فخرج أحدهما من البيت، و بقي الآخر يجرى استصحاب بقاء العالم في البيت، و يترتب عليه أثره لو كان له أثر، لكن لا يثبت كون الشخص الموجود عالماً ليكون إكرامه عملاً بالتكليف، بخلاف ما لو كان زيد عالماً و شكّ في بقاء علمه؛ فإن استصحاب كونه عالماً يكفي في كون إكرامه مُسقطاً للتكليف، كما أنه لو شكّ في زوال النجاسة المعلومة بالإجمال؛ بأن يشكّ في أن الثوب الذي علم كون أحد طرفيه نجساً هل غسل أم لا؟ يجرى استصحاب الكلّي، و لا يثبت كون ملاقي جميع أطرافه نجساً؛ لما عرفت.

۲. همان:

استصحاب می‌خواهیم بقاء فرد را اثبات کنیم علی ما هو علیه؛ هرچه که باشد، لذا می‌گوییم آن فرد خارجی نجاست که در عبا بوده، هنوز باقی است. سپس با ملاقات دست با دو طرف عبا وجدان می‌کنیم دست با فرد مستصحب النجاسة برخورد کرده است و لا محاله وقتی یقین داشتیم ید اصابت به فرد نجس کرده، دست نجس می‌شود.

بنابراین از یک طرف می‌گوییم ملاقی بعض اطراف شبهه‌ی محصوره نجس نیست، از طرف دیگر می‌گوییم ملاقی بعض اطراف، بعد از ملاقات با طرف دیگر قطعی الطهارة نجس می‌شود، آیا می‌توان به چنین امری ملتزم شد؟

باید گفت هرچند از اجرای اصول چنین لوازمی پدید می‌آید ولی هیچ مشکلی ندارد؛ چون حکم ظاهری است و حکم واقعی نیست.

وقتی که دست با بالای عبا ملاقات کرد، نمی‌توانیم بگوییم با نجس ملاقات کرده است؛ زیرا یقین نداریم دست با نجاست واقعی ملاقات کرده است یا با مستصحب النجاسة ملاقات کرده است؛ زیرا استصحاب نمی‌تواند اثبات کند که فرد بالا نجس است، ولی بعد از آنکه با پایین هم ملاقات کرد، شک به علم تبدیل می‌شود و علم وجود دارد که دست با فرد نجس ملاقات کرده است و باید طبق علم عمل کنیم و ملتزم می‌شویم و مشکلی ندارد. البته این طبق مبنای رائج در عدم جریان اصل مؤمن در اطراف علم اجمالی، ولی بنا بر مبنای مختار که عدم جریان اصول مؤمنه در تمام اطراف، به خاطر انصراف ادله‌ی آنها از چنین مواردی است، امکان التزام به طهارت موجود؛ فراجع و تأمل.

---

لکن هاهنا استصحاب آخر: هو استصحاب الفرد المردّد، و أثره نجاسة ملاقی جميع الأطراف؛ فَإِنَّ التَّعَبُّدَ بِنَجَاسَةِ هَذَا الطَّرْفِ أَوْ هَذَا الطَّرْفِ بِنَحْوِ الْفَرْدِ الْمُرَدَّدِ يَكُونُ أَثَرُهُ نَجَاسَةَ مَلَاقِي الطَّرْفَيْنِ مِنْ غَيْرِ شِبْهِةِ الْمُثَبِّتِيَّةِ، فَهُوَ كَأَسْتَصْحَابِ نَجَاسَةِ الطَّرْفِ الْمُعَيَّنِ مِنْ حَيْثُ إِنَّ مَلَاقِيهِ مُحْكَمٌ بِالنَّجَاسَةِ، وَ الْفَرْقُ بَيْنَهُ وَ بَيْنِ اسْتَصْحَابِ الْكُلِّيِّ وَاضِحٌ؛ فَإِنَّ اسْتَصْحَابَ أَصْلِ النَّجَاسَةِ فِي الثُّبُوتِ لَا يَثْبُتُ أَنَّ هَذَا الطَّرْفَ أَوْ هَذَا الطَّرْفَ نَجَسَ، وَ كَذَا اسْتَصْحَابِ الشَّخْصِ الْوَاقِعِيِّ، وَ أَمَّا اسْتَصْحَابُ الْفَرْدِ الْمُرَدَّدِ فَهُوَ كَالْمُعَيَّنِ، فَلَا إِشْكَالَ فِي جَرِيَانِهِ وَ تَرْتِيبِ أَثَرِ النَّجَاسَةِ عَلَيَّ مَلَاقِيهِ.

و ما يقال: من أن الفرد المردّد لا وجود له حتّى يجرى الاستصحاب فيه، ليس بشيء؛ ضرورة جواز التعبد به و ترتيب الأثر عليه كالواجب التخيريّ، لكنّه محل إشكال، و القياس بالواجب التخيريّ مع الفارق؛ لأنّ الواجب التخيريّ نحو وجوب على نعت التخيريّ، و لا يكون له واقع معيّن عند الله مجهول عندنا، بخلاف ما نحن فيه؛ فإنّ النجس له واقع معيّن و مجهول عندنا، فالمعلوم هو النجس الواقعيّ المعيّن، فيجرى الاستصحاب فيه، لا في الفرد المردّد، و لازمه عدم نجاسة ملاقی الأطراف، و لا بأس به.

اللّهم إلا أن يقال في المثال: إنّي عالم بأنّ الشارع حكم بنجاسة هذا الطرف المعيّن أو ذاك، و الملاقى لهما مُلاقٍ لمُستصحب النجاسة وجداناً، و هذا هو الفارق بينه و بين الشبهة العبائيّة المدفوعة بما تقدّم فتدبّر.

## استصحاب كلى قسم ثالث

بيان شد گاهی منشأ شك در كلى اين است كه آن فردى كه كلى در ضمنش وجود داشته هنوز باقى است يا خير، كه استصحاب كلى قسم اول بود.

گاهی نیز شك به دليل آن است كه نمى دانيم كلى در ضمن فرد قصير العمر محقق شده است يا در ضمن فرد طويل العمر، كه معلوم شد اگر كلى اثر داشته باشد به عنوان كلى، استصحاب آن (كلى قسم ثانى) جارى است و بنا بر نظر ما استصحاب فرد مردد هم جارى است و مشكلى ندارد، به شرط اينكه فرد بما هو فرد اثر داشته باشد.

اما كلى قسم سوم اين است<sup>۱</sup> كه كلى اى كه يقين به وجودش داشتيم و در ضمن فردى موجود شده بود،

---

۱. فرائد الاصول (ط - انتشارات اسلامى)، ج ۲، ص ۶۴۰:

و أما الثالث و هو ما إذا كان الشك في بقاء الكلى مستندا إلى احتمال وجود فرد آخر غير الفرد المعلوم حدوثة و ارتفاعه فهو على قسمين لأن الفرد الآخر إما أن يحتمل وجوده مع ذلك الفرد المعلوم حاله و إما يحتمل حدوثة بعده إما بتبدله إليه و إما بمجرد حدوثة مقارنة لارتفاع ذلك الفرد. ✓ كفاية الأصول (ط - آل البيت عليه السلام)، ص ۴۰۶:

و أما إذا كان الشك في بقاءه من جهة الشك في قيام خاص آخر في مقام ذاك الخاص الذى كان في ضمنه بعد القطع بارتفاعه ففى استصحابه إشكال أظهره عدم جريانه فإن وجود الطبيعى و إن كان بوجود فردة إلا أن وجوده فى ضمن المتعدد من أفراده ليس من نحو وجود واحد له بل متعدد حسب تعددها فلو قطع بارتفاع ما علم وجوده منها لقطع بارتفاع وجوده منها و إن شك فى وجود فرد آخر مقارنة لوجود ذاك الفرد أو لارتفاعه بنفسه أو بملاكه كما إذا شك فى الاستصحاب بعد القطع بارتفاع الإيجاب بملاك مقارنة أو حادث.

✓ فوائد الاصول، ج ۴، ص ۴۲۳:

و أما استصحاب الكلى: فهو على أقسام ثلاثة:

القسم الثالث: من أقسام استصحاب الكلى هو ما إذا كان الشك فى بقاءه لأجل احتمال قيام فرد آخر مقام الفرد الذى كان الكلى فى ضمنه مع القطع بارتفاعه، كما إذا علم بوجود الإنسان فى الدار فى ضمن وجود زيد و علم بخروج زيد عن الدار و لكن احتمال قيام عمرو مقامه، فيشك فى بقاء الإنسان فى الدار، و هذا القسم من استصحاب الكلى يتصور على وجوه:

الأول: ما إذا كان الشك فى بقاء الكلى لاحتمال وجود فرد آخر مقارنة لوجود الفرد المعلوم، كما إذا احتمل وجود عمرو فى الدار فى حال وجود زيد فيها بحيث اجتماعا فى الدار.

الثانى: ما إذا كان الشك فى بقاءه لأجل احتمال وجود فرد آخر مقارنة لارتفاع الفرد المعلوم، كما إذا احتمل وجود عمرو فى الدار مقارنة لخروج زيد منها، بحيث لم يجتمع وجودهما فى الدار، و هذا أيضا يتصور على وجهين:

الأول: أن يكون الحادث المحتمل فردا آخر مباينا فى الوجود للفرد المعلوم و إن اشتركا فى النوع أو الجنس، كالمثال المتقدم.

الثانى: أن يكون الحادث المحتمل مرتبة أخرى من مراتب المعلوم الذى ارتفع، كما إذا احتمل قيام السواد الضعيف مقام السواد الشديد عند ارتفاع السواد الشديد، و كما إذا احتمل قيام مرتبة أخرى من الشك الكثير مقام المرتبة التى كان المكلف واجدا لها و زالت عنه.

✓ نهاية الأفكار، ج ۴ قسم ۱، ص ۱۳۴:

(و ثالثة) من جهة احتمال وجود فرد آخر للكلى غير الفرد الذى علم بحدوثة و ارتفاعه، (و هذا) أيضا على قسمين، فان الفرد الآخر

قطعاً با زوال آن فردی که کلی در ضمنش بوده است زائل شده و بلا شبهه از بین رفته است إلا اینکه احتمال می‌دهیم همین کلی در ضمن فرد دیگری ادامه‌ی وجود داده است؛ زیرا:

**الف)** احتمال می‌دهیم همراه فرد اول که کلی در ضمنش بود، فرد دومی هم بوده است که کلی در ضمنش بوده و بعد از زوال فرد اول، این کلی در ضمن فرد دوم به بقاء فرد دوم باقی است.

**ب)** یا اینکه احتمال می‌دهیم مقارن با زوال فرد اول که کلی در ضمنش زائل شد، فرد دومی حادث شده است و کلی در ضمن این فرد دوم جدید الحدوث دوام دارد.

و احتمال دوم را نیز دو قسم کرده‌اند؛

۱. گاهی فرد دومی که مقارن با زوال فرد اول حادث می‌شود و کلی در ضمنش می‌تواند دوام داشته باشد، با کلی سابق، متواطی هستند یعنی دارای تشکیک نیستند.

۲. و گاهی آن کلی که در ضمن فرد جدید می‌تواند دوام بیاورد، نسبت به کلی سابق مشکک است؛ یعنی از مراتب همان کلی سابق است، مانند مراتب لون که شدید و ضعیف دارد یا مثل استحباب نسبت به وجوب که از مراتب وجوب است و امثال آن.

کلی قسم ثالثی که احتمال بقائش ناشی از این باشد که همراه فرد اول، فرد دوم از ابتدا بوده است، مانند این است که در اتاقی، غنمی بوده است و کلی حیوان در ضمن آن موجود بوده است، بعد از مدتی یقین می‌کنیم غنم نابود شد، اما احتمال می‌دهیم حیوان در ضمن بقر نیز از اول بوده و با زوال غنم، گرچه

المحتمل، تارة یحتمل وجوده فی زمان الفرد الآخر، و أخرى یحتمل حدوثة مقارنا لارتفاعه، و ذلك أيضا (تارة) فی الافراد المتواطئة (و أخرى) المشککة (ثم) الأثر الشرعی فی فرض کون المستصحب من الموضوعات (تارة) مترتب علی نفس الکلی و الجامع بین الفردین (و أخرى) علی أحد الفردین بلا ترتبه علی عنوان الجامع (و ثالثة) علی کل منهما، فهذه جهات و صور لهذا التقسیم.

✓ مصباح الأصول (ط - مؤسسة احیاء الآثار)، ج ۲، ص ۱۲۳:

القسم الثالث: ما إذا علمنا بوجود الکلی فی ضمن فرد معین و علمنا بارتفاع هذا الفرد لكن احتملنا وجود فرد آخر مقارن مع وجود الفرد الأول أو مقارن مع ارتفاعه، كما إذا علمنا بوجود زید فی الدار و علمنا بخروجه عنها، لكن احتملنا بقاء الانسان فی الدار لاحتمال دخول عمرو فیها و لو مقارناً مع خروجه عنها.

✓ بحوث فی علم الأصول (تقریرات شاهرودی)، ج ۶، ص ۲۶۲:

القسم الرابع - أن یکون الشک فی بقاء الکلی من جهة الشک فی حدوث الفرد مع کون حدوث الکلی معلوماً ضمن فرد تفصیلی علم بارتفاعه أيضاً، كما إذا علم بوجوده ضمن زید فی المسجد و علم بخروجه و لكن احتمل بقاء الکلی لاحتمال حدوث فرد آخر مقارناً مع خروج الأول أو قبله فی المسجد و هو باق، و قد اصطلح علیه باستصحاب القسم الثالث للکلی لأنه قد وقع فی کلام الشیخ الأعظم (قده) قسماً ثالثاً بحسب الترقیم.

حیوانیت در ضمن آن زائل شده اما حیوانیت در ضمن بقر همچنان ادامه دارد، آیا در اینجا استصحاب جاری است یا خیر؟ (فرض در جایی است که حکم بر حیوان مترتب است.)

مثال برای کلی قسم ثالث (به نحو متواطی) هم روشن است؛ مثلاً حیوانیتی که در ضمن غنم بوده است قطعاً زائل شده است و احتمال می‌دهیم لحظه‌ی زوال غنم یک بقر حادث شده و حیوانیت در ضمن این بقر ادامه دارد. اما کلی قسم ثالث از نوع مشکک آن مانند اینکه:

کلی سیاهی در ضمن ذغال که مرتبه‌ی بالای سیاهی است موجود بوده است، آن سیاهی رفت و شک می‌کنیم که آیا کلی سیاهی در ضمن فرد دیگری از سیاهی ادامه یافته یا آنکه اصلاً دیگر سیاهی باقی نیست. یا مثلاً کسی تب بالایی داشته و چهل درجه دمای بدنش بوده است، سپس دمای بدن کاهش می‌یابد و یقین می‌کنیم تب شدید که منشأش یک باکتری خطرناک بوده است رفته است ولی احتمال می‌دهیم همان لحظه یک ویروس فعال شده و یک تب ضعیف مثلاً نیم درجه برای او ایجاد کرده است. آیا در موارد فوق استصحاب کلی قسم ثالث جاری است یا خیر؟

### صورت اول استصحاب کلی قسم ثالث

اما صورت اول از قسم ثالث که از ابتدا احتمال می‌دهیم همراه با فرد معدوم، فردی موجود بوده که کلی در ضمنش جریان پیدا می‌کند؛

از عبارات شیخ رحمته‌الله در رسائل ظاهر می‌شود<sup>۱</sup> که مایلند کلی قسم ثالث در این صورت را مشمول ادله‌ی استصحاب بدانند زیرا یقین سابق و شک لاحق موجود است و استصحاب جاری است؛ به دلیل اینکه می‌فرمایند ما به تحقق حیوانیت یقین داریم و شک در بقائش داریم؛ چون احتمال می‌دهیم این حیوانیت در ضمن بقر بوده، بنابراین استصحابش جاریست و ضربه‌ای به وحدت قضیه‌ی متیقنه و مشکوکه که شرط

---

۱. فرائد الاصول (ط - انتشارات اسلامی)، ج ۲، ص ۶۴۰:

و فی جریان استصحاب الکلی فی کلا القسمین نظراً إلى تيقنه سابقاً و عدم العلم بارتفاعه و إن علم بارتفاع بعض وجوداته و شک فی حدوث ما عدها لأن ذلك مانع من إجراء الاستصحاب فی الأفراد دون الکلی كما تقدم نظيره فی القسم الثانی.

أو عدم جریانه فیهما لأن بقاء الکلی فی الخارج عبارة عن استمرار وجوده الخارجی المتیقن سابقاً و هو معلوم العدم و هذا هو الفارق بین ما نحن فیہ و القسم الثانی حیث إن الباقی فی الآن اللاحق بالاستصحاب هو عین الوجود المتیقن سابقاً.

أو التفصیل بین القسمین فیجری فی الأول لاحتمال کون الثابت فی الآن اللاحق هو عین الموجود سابقاً فیتردد الکلی المعلوم سابقاً بین أن یکون وجوده الخارجی علی نحو لا یرتفع بارتفاع الفرد المعلوم ارتفاعه و أن یکون علی نحو یرتفع بارتفاع ذلك الفرد فالشک حقیقة إنما هو فی مقدار استعداد ذلك الکلی و استصحاب عدم حدوث الفرد المشکوک لا یثبت تعیین استعداد الکلی وجوه أقواها الأخير.

جریان استصحاب است نمی‌زند.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی